4شنبه 17/2/1404-9ذیقعده الحرام 1446-7مه 2025-درس 140 فقه رهبری سازمانی – شرائط و موانع اثربخشی رهبری – صبر و جزع- حکم تزاحم صبر و جزع

مساله 131: مدیران در مقام رهبری رهبری رفتاری سازمانی انگیزش بخش اگر ظلمی به شخصیت حقوقی سازمانی از ناحیه رقبا یا شرکاء صورت گرفت موظف به جزع و انتصار و فریاد خواهی است . اگر این این بی تابی و فریاد خواهی منجر به در خطر افتادن سازمان متبوع و فروپاشی آن میشود موظف به صبر است .

***شرح مساله*** : معلوم شد که صبر احکام تکلیفی متضادی دارد صبر حرام به معنای انظلام و ستم پذیری است بویژه در ظلم سازمانی از ناحیه شرکاء یا رقبا که لازم الاجتناب است و جزع و "جهر به سوء من القول" یعنی ناسزاگویی و شکایت وبی تابی در مورد آن جایز بلکه واجب است و صبر در قبال آن حرام بلکه مکروه است . حال اگر صبر حرام شد و جزع وشکوی جایز یا واجب شد مساله این است که گاهی تزاحم بین دو مصلحت ممکن است پیش بیاید که اگر در مقام انتصار و جهر به سوء قول قرار گرفت برای مقابله با ظلم و بغی که به سازمان شده است و اراده اجتناب از صبر داشت ولی این رویکرد انتقامی موجب از هم پاشیدگی و فروپاشی شرکت و مجمو عه متبوعه میشد تکلیف او چیست ؟ از یک سو صبر باعث کاهش صولت و پیدایش ذلت مدیر و سازمانش میشود و در پیروان اثر منفی میگذارد و آنها را دچار کاهش انگیزش میکند یعنی رهبری او را غیر تام و ناصحیح قرار میدهد و از سوی دیگر اظهار جزع وجهر به سوء سازمان را دچار خطر میکند مثلا دشمن قوی و قدار وقلدر است صاحب نفوذ است ممکن است و دست به اقدام نابود کننده اصل سازمان بزند ؟ تکلیف چیست؟ عقل و شرع چه حکم میکند ؟ مدیر در حقیقت بین دو مصلحت یا دو مفسدت قرار دارد که باید موازنه شود که صبر و جزع در این موقعیت بحرانی کدامشان مصلحت سازمانی اش بیشتر است یا مفسده اش کمتر است و عقل سازمانی را قاضی کند و در این میان صبور یا جزوع باشد و در حقیقت قاعده تزاحم[[1]](#footnote-1) در این جا حاکم میشود و مصلحت اهم بر مصلحت مهم عقلا وشرعا تر جیح داده میشود و مثلا اگر مصلحت صبر مظلوم افزون شد او را برگزید لقوله ع :" رایت الصبر علی هاتا احجی فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی اری تراثی نهبا .... " [[2]](#footnote-2) ظلم وبغی که بر او شده بود اینکه حق مدیریت و حاکمیت او را مورد تاراج قرار داده بودند ظلمی فاحش به شخصی حقوقی آن حضرت ولی صبر را احجی[[3]](#footnote-3) یعنی علاقلانه تر تشخیص داد مفسده جزع بر مصلحت آن چربید مصلحت صبر به مفسده آن چربید این سیره علویه عملیه و نظریه دال بر جواز صبر است وبه قرینه سازمانی بودن قرینه منظمیه این جواز را به الزام ارتقاء میدهد همه اینها در صورت بروز خطر فروپاشی سازمان است کما اینکه امیر المومنین ع هم اسلام را در خطر فروپاشی میدید که مفسده ای اعظم بود که که در صورت جزع و انتصار و انتقام در مقابل این بغی آشکار واقع میشد لذا صبر احجی یعنی جزع هم مصلحت داشت ولی صبر مصلحت بیش تری داشت این از مقوله تزاحم است نه تعارض[[4]](#footnote-4) و تخصیص و تقیید و غیره کما لایخفی .

تبصره : قاعده دیگری هم هست که هر حکم فقهی یک پیوست اخلاقی هم دارد مثلا قصاص حق ولی دم است ولی اگر به دیه بدل شود با عفو، این به تقوی نزدیکتر است این یک فرهنگ مطلوب است قانون به تنهایی برای ساخت حیات طیبه و مدینه فاضله کافی نیست بلکه موازین اخلاقی و مکارم اخلاق هم احکامی دارد که ذیل هر قانون وجود دارد که پایبندی به آنها جامعه را سالم تر قرار میدهد شاید صبر در مقابل ظلم اخلاقی تر باشد بویژه در ظلم به شخص حقیقی . وقرآن هم به چنین قاعده ای معنوی فقهی اشاره دارد [[5]](#footnote-5)

فتحصل : مدیران در مقام رهبری رهبری رفتاری سازمانی انگیزش بخش اگر ظلمی به شخصیت حقوقی سازمانی از ناحیه رقبا یا شرکاء صورت گرفت موظف به جزع و انتصار و فریاد خواهی است . اگر این این بی تابی و فریاد خواهی منجر به در خطر افتادن سازمان متبوع و فروپاشی آن میشود موظف به صبر است .

1. **تزاحم عبارت است از عدم امکان جمع بین دو****[حکم](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%AD%DA%A9%D9%85" \o "حکم" \t "_blank) در مقام****[امتثال](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%A7%D9%85%D8%AA%D8%AB%D8%A7%D9%84" \o "امتثال" \t "_blank) از باب****[اتفاق](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%A7%D8%AA%D9%81%D8%A7%D9%82" \o "اتفاق" \t "_blank).  
   عدم امکان جمع یا به جهت عدم توانایى****[مکلف](https://fa.wikifeqh.ir/%D9%85%DA%A9%D9%84%D9%81" \o "مکلف" \t "_blank) به جمع بین آن دو در مقام****[عمل](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%B9%D9%85%D9%84" \o "عمل" \t "_blank) است، چنان‌که غالب موارد تزاحم چنین است و یا به جهت قیام****[دلیل خارجی](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%AF%D9%84%DB%8C%D9%84_%D8%AE%D8%A7%D8%B1%D8%AC%DB%8C" \o "دلیل خارجی (پیوندی وجود ندارد)) بر عدم اراده جمع بین آن دو.**

   **تزاحم، در****[اصطلاح](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%A7%D8%B5%D8%B7%D9%84%D8%A7%D8%AD" \o "اصطلاح" \t "_blank) عبارت است از تنافی دو حکم دارای****[ملاک](https://fa.wikifeqh.ir/%D9%85%D9%84%D8%A7%DA%A9" \o "ملاک (پیوندی وجود ندارد)) در****[مقام امتثال](https://fa.wikifeqh.ir/%D9%85%D9%82%D8%A7%D9%85_%D8%A7%D9%85%D8%AA%D8%AB%D8%A7%D9%84" \o "مقام امتثال" \t "_blank) ، به سبب آن که**[**مکلف**](https://fa.wikifeqh.ir/%D9%85%DA%A9%D9%84%D9%81)**، به انجام هر دو در یک****[زمان](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%B2%D9%85%D8%A7%D9%86" \o "زمان" \t "_blank) قادر نمی‌باشد.  
   در کتاب «****[بحوث فی علم الاصول](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%A8%D8%AD%D9%88%D8%AB_%D9%81%DB%8C_%D8%B9%D9%84%D9%85_%D8%A7%D9%84%D8%A7%D8%B5%D9%88%D9%84" \o "بحوث فی علم الاصول" \t "_blank) » آمده است: «التزاحم، هو التنافی بین الحکمین بسبب عدم قدرة المکلف علی الجمع بینهما فی عالم الامتثال».**

   **[[۹]](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%AA%D8%B2%D8%A7%D8%AD%D9%85" \l "foot9)****برای مثال، در جایی که دو نفر در حال غرق شدن می‌باشند، شخص حاضر در محل، به نجات هر دو مکلف است، اما اگر قدرت نجات هر دو را با هم نداشته باشد، در این جا میان دو**[**حکم**](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%AD%DA%A9%D9%85)**[وجوب](https://fa.wikifeqh.ir/%D9%88%D8%AC%D9%88%D8%A8" \o "وجوب" \t "_blank) نجات غریق، تزاحم به وجود می‌آید.**

   **در مورد تزاحم،****[اصولیون](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%A7%D8%B5%D9%88%D9%84%DB%8C%D9%88%D9%86" \o "اصولیون" \t "_blank) اعتقاد دارند****[عقل](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%B9%D9%82%D9%84" \o "عقل" \t "_blank) به انجام تکلیف مهم تر (اهم)؛ و در صورت تساوی، به****[تخییر](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%AA%D8%AE%DB%8C%DB%8C%D8%B1" \o "تخییر" \t "_blank)**[**حکم**](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%AD%DA%A9%D9%85)**می‌کند.** [↑](#footnote-ref-1)
2. **. علل الشرائع / ترجمه ذهنى تهرانى / ج‏1 / 507 / شرح لغات و مفردات خطبه مذكور ..... ص : 507**

   **و كلمه «احجى‏» يعنى سزاوارتر مثلا مى‏گويند: هذا أحجى‏ من هذا يعنى اين سزاوارتر است از اين و الفاظ احجى‏ و اخلق و احرى و اوجب تمام از نظر معنا به هم نزديك مى‏باشند.**

   **نهج البلاغة (للصبحي صالح) / 48 / ترجيح الصبر ..... ص : 48**

   **فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى‏ 91 فَصَبَرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَذًى وَ فِي الْحَلْقِ شَجًا 92 أَرَى تُرَاثِي‏ 93 نَهْباً .......**

   **از خطبه‏ هاى آن حضرت عليه السَّلام است كه آنرا خطبه شقشقيّه مى ‏نامند**

   **(در آخر اين خطبه حضرت با بن عبّاس فرموده: يا ابن عبّاس تلك شقشقة هدرت ثمَّ قرّت، شقشقه در لغت مانند شش گوسفند است كه شتر در وقت هيجان و نفس زدن آنرا از دهان بيرون مى‏ آورد و در زير گلو صدا مي كند و در اوّلين مرتبه بيننده آنرا با زبان اشتباه مى ‏نمايد، امير المؤمنين در جواب ابن عبّاس فرمود:**

   **شكايت كردن از سه خليفه در اينجا كه از روى ظلم و ستم بر من تقدّم جستند از جهت هيجان و بشوق هدايت خلق بود كه گفته شد، گويا شقشقه شتر صدا كرد و در جاى خود باز ايستاد يعنى هر وقت و هميشه از اين قبيل سخنان گفته نمى‏شود): (1) آگاه باش سوگند بخدا كه پسر ابى قحافه (ابى بكر كه اسم او در جاهليّت عبد العزّى بود، حضرت رسول اكرم آنرا تغيير داده عبد اللّه ناميد) خلافت را مانند پيراهنى پوشيد و حال آنكه مى‏دانست من براى خلافت (از جهت كمالات علمى و عملى) مانند قطب وسط آسيا هستم**

   **(چنانكه دوران و گردش آسيا قائم بآن ميخ آهنى وسط است و بدون آن خاصيّت آسيائى ندارد، همچنين خلافت بدست غير من زيان دارد، مانند سنگى كه در گوشه‏اى افتاده در زير دست و پاى كفر و ضلالت لگد كوب شده) علوم و معارف از سر چشمه فيض من مانند سيل سرازير ميشود، هيچ پرواز كننده در فضاى علم و دانش به اوج رفعت من نمى‏رسد (2)، پس (چون پسر ابى قحافه پيراهن خلافت را بنا حقّ پوشيد و مردم او را مبارك باد گفتند) جامه خلافت را رها و پهلو از آن تهى نمودم و در كار خود انديشه مى‏كردم كه آيا بدون دست (نداشتن سپاه و ياور) حمله كرده (حقّ خود را مطالبه نمايم) يا آنكه بر تاريكى كورى (و گمراهى خلق) صبر كنم (بر اين تاريكى ضلالت) كه در آن پيران را فرموده، جوانان را پژمرده و پير ساخته، مؤمن (براى دفع فساد) رنج مى‏كشد تا بميرد، (3) ديدم صبر كردن خردمنديست، پس صبر كردم در حالتى كه چشمانم را خاشاك و غبار و گلويم را استخوان گرفته بود (بسيار اندوهگين شدم، زيرا در خلافت ابى بكر و ديگران جز ضلالت و گمراهى چيزى نمى‏ديدم و چون تنها بوده يارى نداشتم نمى‏توانستم سخنى بگويم) ميراث خود را تاراج رفته مى‏ديدم (منصب خلافت را غصب كردند و فساد آن در روى زمين تا قيام قائم آل محمّد عليهم السّلام باقى است).** [↑](#footnote-ref-2)
3. **حَجو (به فتح حاء) و حِجا (به کسر حاء)****[واژگان نهج البلاغه](https://fa.wikifeqh.ir/%D9%88%D8%A7%DA%98%DA%AF%D8%A7%D9%86_%D9%86%D9%87%D8%AC_%D8%A7%D9%84%D8%A8%D9%84%D8%A7%D8%BA%D9%87" \o "واژگان نهج البلاغه" \t "_blank) به معنای عقل و زیرکی است.اَحْجَى (به فتح همزه و جیم و سکون حاء) به معنی عقلایى‌تر است.  
   از اين ماده در قرآن مجيد نیامده اما دو مورد در «****[نهج البلاغه](https://fa.wikifeqh.ir/%D9%86%D9%87%D8%AC_%D8%A7%D9%84%D8%A8%D9%84%D8%A7%D8%BA%D9%87" \o "نهج البلاغه" \t "_blank)» آمده است.**

   **[خطبه شقشقیّه](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%AE%D8%B7%D8%A8%D9%87_%D8%B4%D9%82%D8%B4%D9%82%DB%8C%D9%91%D9%87" \o "خطبه شقشقیّه" \t "_blank)    
   آن‌گاه که****[ابوبکر](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%A7%D8%A8%D9%88%D8%A8%DA%A9%D8%B1" \o "ابوبکر" \t "_blank)****[حق](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%AD%D9%82" \o "حق" \t "_blank) مرا تصاحب کرد، فکر کردم که با دست خالی حمله کنم، یا بر آن ظلمت****[انحراف](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%A7%D9%86%D8%AD%D8%B1%D8%A7%D9%81" \o "انحراف" \t "_blank)،****[صبر](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%B5%D8%A8%D8%B1" \o "صبر" \t "_blank) نمایم:  
   «فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هاتا أَحْجَى فَصَبَرتُ وَ فی الْعَيْنِ قَذىً وَ فی الحَلْقِ شَجاً.»   
   «دیدم صبر بر این حالت معقول‌تر است، صبر کردم مانند کسی که در گلویش‌****[استخوان](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%A7%D8%B3%D8%AA%D8%AE%D9%88%D8%A7%D9%86" \o "استخوان" \t "_blank) مانده و در چشمش تراشه چوب رفته است.»**

   **[خطبه ۲۲۰](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%AE%D8%B7%D8%A8%D9%87_%DB%B2%DB%B2%DB%B0" \o "خطبه ۲۲۰" \t "_blank) - وَ لاََن يَهْبِطوا بِهِمْ جَنابَ ذِلَّة أَحْجَى مِنْ أَنْ يَقوموا بِهِمْ مَقامَ عِزَّة.» اگر با توجّه به وضع آنان به آستانه****[تواضع](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%AA%D9%88%D8%A7%D8%B6%D8%B9" \o "تواضع" \t "_blank) فرود آيند عاقلانه‌تر است تا آنان را وسيله سر بلندى قرار دهند.»** [↑](#footnote-ref-3)
4. **میان تزاحم و****[تعارض](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%AA%D8%B9%D8%A7%D8%B1%D8%B6" \o "تعارض" \t "_blank) چنین فرق گذاشته شده است:  
   ۱. در باب تعارض،****[مدلول](https://fa.wikifeqh.ir/%D9%85%D8%AF%D9%84%D9%88%D9%84" \o "مدلول" \t "_blank) دو حکم در****[مقام ثبوت](https://fa.wikifeqh.ir/%D9%85%D9%82%D8%A7%D9%85_%D8%AB%D8%A8%D9%88%D8%AA" \o "مقام ثبوت (پیوندی وجود ندارد)) ، با هم****[تعاند](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%AA%D8%B9%D8%A7%D9%86%D8%AF" \o "تعاند (پیوندی وجود ندارد)) و تنافی دارند؛ یعنی در****[مقام جعل](https://fa.wikifeqh.ir/%D9%85%D9%82%D8%A7%D9%85_%D8%AC%D8%B9%D9%84" \o "مقام جعل" \t "_blank) و****[تشریع](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%AA%D8%B4%D8%B1%DB%8C%D8%B9" \o "تشریع" \t "_blank) ، قابل اجتماع نمی‌باشند، چون مستلزم تناقض و اجتماع****[اراده](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%A7%D8%B1%D8%A7%D8%AF%D9%87" \o "اراده" \t "_blank) و****[کراهت](https://fa.wikifeqh.ir/%DA%A9%D8%B1%D8%A7%D9%87%D8%AA" \o "کراهت" \t "_blank) در****[نفس](https://fa.wikifeqh.ir/%D9%86%D9%81%D8%B3" \o "نفس" \t "_blank) آمر نسبت به متعلق واحد است.  
   اما در باب تزاحم، تعاند در مقام اثبات، فعلیت و امتثال است، مانند: تزاحم وجوب نجات دو غریق در یک زمان.  
   ۲. مقدم کردن یکی از دو حکم متعارض بر دیگری، به رفع حکم از****[موضوع](https://fa.wikifeqh.ir/%D9%85%D9%88%D8%B6%D9%88%D8%B9" \o "موضوع" \t "_blank) برگشت می‌کند، اما در باب تزاحم برگشت آن رفع حکم به سبب رفع موضوع است.  
   ۳.****[مرجحات](https://fa.wikifeqh.ir/%D9%85%D8%B1%D8%AC%D8%AD%D8%A7%D8%AA" \o "مرجحات (پیوندی وجود ندارد)) در باب تعارض به مقدار****[دلالت](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%AF%D9%84%D8%A7%D9%84%D8%AA" \o "دلالت" \t "_blank) و قوت سند یکی از متعارضین بر دیگری بستگی دارد، اما در باب تزاحم ربطی به**[**دلالت**](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%AF%D9%84%D8%A7%D9%84%D8%AA)**و****[سند](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%B3%D9%86%D8%AF" \o "سند" \t "_blank) حکم ندارد، بلکه ممکن است یکی از این دو، بر دیگری که دلالت و سندش قوی تر است مقدم گردد.** [↑](#footnote-ref-4)
5. **[سوره الشورى (42): آيات 37 تا 40]**

   **وَ الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ وَ إِذا ما غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ (37) وَ الَّذِينَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورى‏ بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ (38) وَ الَّذِينَ إِذا أَصابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ (39) وَ جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُها فَمَنْ عَفا وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (40)**

   **ترجمه:**

   **37- همان كسانى كه از گناهان بزرگ و اعمال زشت اجتناب مى‏ورزند و هنگامى كه خشمگين مى‏شوند عفو مى‏كنند.**

   **38- و آنها كه دعوت پروردگارشان را اجابت كرده، و نماز را برپا داشته، و كارهايشان به طريق مشورت در ميان آنها صورت مى‏گيرد، و از آنچه به آنها روزى داده‏ايم انفاق مى‏كنند.**

   **39- و آنها كه هر گاه ستمى به آنها رسد (تسليم ظلم نمى‏شوند) و يارى مى‏طلبند.**

   **40- و كيفر بدى مجازاتى همانند آن است، و هر كس عفو و اصلاح كند اجر و پاداش او با خدا است خداوند ظالمان را دوست ندارد.**

   **تفسير نمونه    ج‏20    468**

   **[سوره الشورى (42): آيات 41 تا 43]**

   **وَ لَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولئِكَ ما عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ (41) إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ (42) وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (43)**

   **ترجمه:**

   **41- و كسى كه بعد از مظلوم شدن يارى طلبد ايرادى بر او نيست.**

   **42- ايراد و مجازات بر كسانى است كه به مردم ستم مى‏كنند و در زمين به ناحق ظلم روا مى‏دارند. براى آنها عذاب دردناكى است.**

   **43- اما كسانى كه شكيبايى و عفو كنند اين از كارهاى پر ارزش است.**

   **تفسير:**

   **يارى طلبيدن عيب نيست، ظلم كردن عيب است‏**

   **اين آيات در حقيقت تاكيد و توضيح و تكميلى است براى آيات گذشته، در زمينه انتصار، و مجازات ظالم، و عفو و گذشت در موارد مناسب، و هدف از آن اين است كه مجازات و انتقام گرفتن از ظالم حق مظلوم است و هيچكس حق ندارد مانعى بر سر راه او ايجاد كند، در عين حال هر گاه مظلوم، پيروز و مسلط بر ظالم شد اگر صبر كند و انتقام نگيرد فضيلت بزرگى خواهد بود.**

   **نخست مى‏فرمايد:" كسى كه بعد از مظلوم شدن يارى بطلبد ايرادى بر او نيست" (وَ لَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولئِكَ ما عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ‏).نه كسى حق دارد مانع از اين كار شود، و نه او را ملامت و سرزنش و مجازات كند، و نه در يارى كردن چنين مظلومى ترديد به خود راه دهد، چرا كه انتصار و استمداد حق مسلم هر مظلومى است، و يارى مظلومان وظيفه هر انسان آزاده و بيدارى است.**

   **\*\*\*" مجازات و كيفر تنها از آن كسانى است كه به مردم ستم مى‏كنند، و در زمين به ناحق ظلم روا مى‏دارند" (إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِ‏).**

   **آنها علاوه بر كيفر و مجازات در دنيا،" در آخرت نيز عذاب دردناكى در انتظارشان است" (أُولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ‏).**

   **در اينكه در ميان جمله" يظلمون الناس" و جمله" يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِ‏" چه تفاوتى است؟ بعضى از مفسران جمله اول را اشاره به مساله" ظلم و ستم" و دوم را به" تكبر و خود برتربينى" دانسته‏اند.**

   **بعضى ديگر جمله اول را ناظر به" ظلم" و دوم را به" قيام بر ضد حكومت اسلامى" ذكر كرده‏اند.**

   **" بغى" در اصل به معنى كوشش و تلاش براى بدست آوردن چيزى است، ولى بسيار مى‏شود كه به كوششهايى كه براى غصب حق ديگران و تجاوز از حدود و حقوق الهى صورت مى‏گيرد نيز اطلاق مى‏شود، بنا بر اين" ظلم" مفهوم خاص دارد، و بغى مفهوم عام، و هر گونه تعدى و تجاوز از حقوق الهى را شامل مى‏شود.**

   **تعبير" بغير الحق" نيز تاكيدى براى اين معنى است، و به اين ترتيب‏ جمله دوم از قبيل ذكر عام بعد از ذكر خاص است.**

   **\*\*\* در آخرين آيه مورد بحث باز به سراغ مساله صبر و شكيبايى و عفو مى‏رود تا بار ديگر بر اين حقيقت تاكيد كند كه حق انتقام‏گيرى و قصاص و كيفر براى مظلوم در برابر ظالم هرگز مانع از مساله گذشت و عفو و بخشش نيست، مى‏فرمايد:**

   **" اما كسانى كه شكيبايى كنند، و طرف را مورد عفو قرار دهند اين از كارهاى پر ارزش است" (وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ).**

   **" عزم" در اصل به معنى" تصميم بر انجام كارى" است، و به اراده محكم اطلاق مى‏شود، تعبير به" عزم الامور" ممكن است اشاره به اين باشد كه اين از كارهايى است كه خداوند به آن فرمان داده و هرگز نسخ نمى‏شود، و يا از كارهايى است كه انسان بايد نسبت به آن عزم راسخ داشته باشد، و هر يك از اين دو معنى باشد دليل بر اهميت اين كار است.**

   **قابل توجه اينكه مساله" صبر" قبل از" غفران" ذكر شده، چرا كه اگر صبر و شكيبايى نباشد كار به عفو و گذشت منتهى نمى‏شود، زمام نفس از دست انسان بيرون مى‏رود، و روى انتقام پافشارى مى‏كند.**

   **بار ديگر اين حقيقت را يادآور مى‏شويم كه عفو و غفران در صورتى مطلوب است كه از موضع قدرت باشد، و طرف نيز از آن حسن استفاده نمايد، تعبير" لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ" نيز ممكن است همين معنا را تاكيد كند، چرا كه تصميم گيرى در زمينه‏اى است كه انسان قادر و توانا بر انجام امرى باشد، به هر حال عفوى كه جنبه تحميلى از سوى ظالم داشته باشد، و يا او را در عملش جرى‏تر و جسورتر سازد هرگز مطلوب نيست.**

   **در بعضى از روايات آيات فوق به قيام حضرت مهدى (عج) و انتقام او و يارانش از ظالمان و مفسدان در ارض تفسير شده، و همانگونه كه كرارا گفته‏ايم اينگونه تفسيرها از قبيل بيان مصداق واضح و روشن است و مانع از عموميت مفهوم آيه نيست** [↑](#footnote-ref-5)